

نمونه های ایثار
حضرت ابوالفضل علیه السلام



نمونه های ایثار (حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام)

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان حسین (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نمونه های ایثار (حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام / محمدتقی مدرسی ، ۱۹۴۵؛ مترجم کورش علیانی

مشخصات نشر: تهران : محبان الحسین (ع)، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ک ، ص ۵۲

فروست: (نمونه های ایثار ۱)

شابک: ۹۶۴-۹۰۰۵۴-۰-۴ ۲۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت: عنوان اصلی : العباس بن علی علیه السلام : نصیر الحسین علیه السلام .

یادداشت: چاپ سوم : پاییز ۱۳۷۸: ۲۲۰۰ ریال

یادداشت: چاپ پنجم : ۱۳۸۰؛ ۲۲۰۰ ریال

یادداشت: چاپ چهارم : پائیز ۱۳۷۹: ۲۲۰۰ ریال

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق . -- سرگذشتنامه

موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱

شناسه افزوده: علیانی ، کورش ، مترجم

رده بندی کنگره: BP۴۲/۴ /ع ۲م ۴۲۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۳۱۴۸

مقدمه چاپ چهارم

بسم الله الرحمن الرحیم

گرچه کاربرد واژه ها در ذهن هر نویسنده و مخاطب یکسان نمی باشد و بستگی به علاقه و باور آن دارد.

واژه تعهد و وفا نیز کاربرد وسیع و گسترده ای دارد، زیرا واژه ی تعهد معادل و یا مکمل شخصیت انسان می باشد، بدین جهت کسانی که دارای تعهد بیشتر هستند، در حقیقت دارای شخصیت متکامل تری می باشند.

و بر این اساس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام یکی از افرادی است از آن به عنوان نمونه ایثار و تعهد یاد می گردد، زیرا ایثارگری و تعهد که آن حضرت در روز تاسوعا و عاشورا نسبت به برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام و خاندان نبوت انجام داد، در تاریخ ثبت و منحصر به فرد می باشد.

یکی از القاب حضرت ابوالفضل العباس «باب الحوایج» است و بدین لحاظ مسلمانان و به ویژه شیعیان به این باورانـد که با توسل به حضرت عباس علیه السلام، بسیاری از مشکلات شان با خواست و حکمت خداوند متعال حل و رفع خواهد شد.

[صفحه ب]

حضرت آیه الله آقای سید محمد تقی مدرسی – حفظه الله – نویسنده این کتاب درباره ی تعهد حضرت ابوالفضل این چنین می فرماید: «در ایام جوانی شب های

جمعه هنگامی که به حرم مطهر آن حضرت می رفتم، همواره دلاوری های سترگ حضرت عباس در ذهنم جلوه می نمود که آن حضرت در میان انبوه دشمنان رسول خدا، که امام حسین علیه السلام و یارانش را از هر سو احاطه نموده اند، برای رفع تشنگی اهل بیت علیهم السلام به منظور آوردن آب عازم رود فرات می شود زمانی که آب را با کف دست از آن رود برمی دارد، ناگهان تشنگی اهل بیت و پیامبر و یاران امام حسین علیه السلام به یادش می آید و آب را دوباره به رود می ریزد.»

آری! یکی از راه های تقرب به خداوند و رفع نیازها، توسل به سیره ی ائمه ی معصومین علیهم السلام و اولیاء الله است.

با توجه به استقبال کم نظیر که از طرف خوانندگان گرامی به سلسله «نمونه های ایثار» که یکی از آنها کتاب «حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام» بود، انتشارات محبان الحسین علیه السلام وظیفه ی خود دانست که برای چاپ چهارم اقدام کند.

که ان شاء الله مورد قبول حق تعالی واقع گردد. و قدمی در راه شناساندن نمونه های ایثار به جوانان متعهد این مرز و بوم باشد.

انتشارات محبان الحسین علیه السلام

[صفحه ه]

پیشگفتار مترجم

از خردی مرا چنان پروردند که مباهی باشم به جدم که در واقعه ی روز دهم رأس التوابین بوده است. جدی که جانش را به راه حسین علیه السلام باخته است و امام خود سرش به دامان گرفته و درایت مادرش را ستوده است که چه خوش نامی بر او نهاده است. از همان خردی هر چه در خیال واقعه ی روز دهم غوطه می خوردم بعد از امام علیه السلام دو کس افسون گرانه دل از من می بردند و روی از من نهان کرده بودند. مردی آزاده که حر بود و

گردی علم دار که عباس.

فارسی شدن این کتاب قصه ای دارد. چنان که مؤلف در مقدمه اش آورده متن اصلی کتاب که به عربی است نیازی است

[صفحه و]

در پی نذری. دیگری - برادری - کتاب را دیده و پسندیده؛ و چون ناگواری به او رسیده است او هم با خدایش عهدی کرده که بلا بگذرد و او کتاب را فارسی کند. بلا گذشته و کتاب فارسی شده.

دوستی گفت:«فلانی! چنین کتابی هست مؤلف ایشان است و کتاب ترجمه شده است و ویرایش می خواهد. هستی؟»

مؤلف را از دور به واسطه ی یکی دو اثر ترجمه شده اش می شناختم. دانسته بودم به خلاف بسیاری از بزرگان و بزرگ نمایان به حکم «هر آن کس ز دانش برد توشه ای؛ جهانی است بنشسته در گوشه ای» بی هیاهو می پژوهد و می نگارد. دوستم را جواب گفتم: «ان شاء الله» و خوش حال بودم که تالی جدم خدمتی - حقیرانه خدمتی - به این خاندان می کنم.

متن عربی کتاب را و متن ترجمه را دیدم. نثر عربی کتاب - به زعم من - شیوا و درخشان است ولی ترجمه از نوعی بود که زمانی پیش تر رواج بسیار داشت - خصوصا در ترجمه ی قرآن و ادعیه - و می توان ترجمه ی مقید به تفسیر نامیدش. چنین ترجمه ای اگر در باب قرآن و احادیث و ادعیه -... به دلیل نگرانی برای انتقال معانی - روا باشد درباره ی کتابی چون این روا نمی نماید. ناچار دست در دامن همان دوست زدم که به رغم زحمات برادر مترجممان کار را باید از سر گرفت؛ مترجمی بیابید. او هم دیواری کوتاه تر از دیوار حقیر نیافت.

[صفحه ز]

تلاش کرده ام تا اندکی از زیبایی و شیوایی نثر عربی

را به ترجمه ی فارسی بکشانم. این که چنین شده است یا نه؛ قضاوت شما درست تر خواهد بود.

به قدر خویش کوشیده ام که ترجمه دقیق باشد ولی هیچ مدعایی ندارم که نمی توانم داشت.

در ترجمه ی آیات قرآنی و زیارت نامه ی حضرت عباس علیه السلام به ترتیب ترجمه های استاد بهاءالدین خرمشاهی و مرحوم استاد الهی قمشه ای را پیش چشم داشته ام. هر چند آنچه آخر کار از این قلم تراویده از آن ترجمه ها متفاوت است و لا جرم نقایص و خطاهاش به عهده ی من.

نیز باید گفت که متن عربی کتاب فصل هفتمی هم دارد که قصایدی است که شاعران عربی سرای بهر عباس علیه السلام سروده اند. به این بهانه که شعر عربی فارسی شده برای خواننده ی فارسی زبان لطفی ندارد شانه از زیر بار ترجمه ی این فصل خالی کردم که کار چون منی نبود.

متن زیارت نامه ی عباس علیه السلام و ترجمه اش را هم به عنوان دو ضمیمه به آخر کتاب افزودیم. باشد که محل استفاده باشد.

دو نکته اخیر بهانه ای شد که نام کتاب را که العباس بن علی علیه السلام نصیر الحسین علیه السلام بود تغییر دهیم.

[صفحه ح]

خوب می دانم که هر چه کرده ام قصور است یا تقصیر. اما ارجو که قصور عاجزانه ی ما خطاکاران به روز جزا سبق از کرامات اهل جلالت برباید که هو المستعان.

کورش علیانی

۵ محرم الحرام ۱۴۱۸

[صفحه ط]

پیشگفتار مؤلف

ستایش آفریدگار عالمیان را است و درود خدا بر محمد و خاندان با برکتش.

در پی فرصتی بودم تا به نذرم وفا کنم. مرا با خدا عهدی بود که درباره ی سرورم عباس – سلام الله علیه – چیزی بنویسم. همان کسی که به رغم کمی مراجع درباره ی زندگیش، خود به گردن مؤمنین دوستدار اهل بیت

حقی دارد؛ چرا که او همواره نمونه ی نیکی و فضیلت بود و یک یک دوستداران [اهل بیت] علاقه ی خاصی به عباس دارند که خداوند دعای همراه با توسل به او را اجابت می کند.

این فرصت دست داد و سفری خانوادگی را غنیمت شمردم و کتاب را روی نوارهای ضبط صوت برای همسرم املا کردم و او کمر به نوشتنش بست؛ سپس اصلاح و پاک نویسش کردم و امروز هم که این نوشته رو سوی انتشار دارد.

[صفحه ی]

از خدای بلندمرتبه می خواهم که از من و همه ی آنان که در راه آماده کردن و توزیع کتاب یاری کرده یا می کنند بپذیرد؛ که او است نعم المجیب.

محمد تقی مدرسی

۷ صفر الخیر ۱۴۱۶

[صفحه ۱]

جایگاه والا

در روزهای نوجوانیم که با چشمی گشاده و پاک در زندگی می نگریستم و عطر [زندگی] را با احساسی لطیف و روحی شاعرانه می بوییدم، شب های جمعه رو سوی حرم ابوالفضل عباس بن علی علیهماالسلام در موطن خون بارم کربلای مقدس می کردم. آهسته و با شوق به صحن شریف می رفتم و با خوف به رواق وارد می شدم. آن دم که به ضریح مبارکش نزدیک می شدم در ذهنم چهره ی این دلاور سترگ را نقش می کردم؛ بر پشت اسب بادپای باشکوهی نشسته پاهایش بر زمین می کشید و چهره اش چون ماه پاره [۱] و به دست راستش شمشیر؛ و مشک بر دوش می کشید و قصد رودی کرده بود که چهار هزار جنگ جو که

[صفحه ۲]

عمر سعد بر آن گماشته بود به فرماندهی عمرو بن حجاج در برش گرفته بودند. و این تاسوعای سال شصت و یک هجری بود؛ همان گاه که شمر بن ذی الجوشن به سرزمین کربلا قدم نهاد و

نامه ای از عبیدالله بن زیاد (فرماندار کوفه از سوی یزید بن معاویه) با خود داشت که در آن، ابن زیاد به فرمانده لشگرش عمر سعد دستور داده بود تا آب فرات را بر حسین علیه السلام و اهل بیتش و اصحابش ببندد.

چون روز دهم به نیمه رسید و بسی از اصحاب حسین و اهل بیتش به خاک افتادند، تشنگی به اهل بیت و به خصوص کودکان کم سال چیره شد و بانگ های «العطش، العطش» بالا گرفت. چیزی نمانده بود تا قلب سقای کربلا - ابوالفضل عباس علیه السلام پرچم دار لشگر حسینی - پاره شود؛ کسی که پس از آن که حمله ای پیروز به فرات کرد و - مطابق بعضی تواریخ - قبل از روز عاشورا با آب به خیمه گاه برگشت چنین لقب یافت.

عباس به یقین دلاور بود؛ لشگرکشی های میان امیرمؤمنان علی علیه السلام و اصحاب رده بر این امر گواهند. در یکی از جنگ ها هنگامی که یاران معاویه فرات را به چنگ گرفته بودند و اصحاب امیرمؤمنان را از آن باز می داشتند در فتح رود برادرش حسین علیه السلام را یاری کرد.

چون [اصحاب معاویه] بر گم راهی پای فشردند و پند امام علیه السلام را دایر بر گشودن صلح آمیز راه رود نپذیرفتند امام

[صفحه ۳]

علی علیه السلام در جمع یارانش خطبه ای حماسی خواند که در آن گفت: «شمشیرها را خون بنوشانید و آب بنوشید.» [۲] و یارانش را - مطابق این روایت - به فرماندهی فرزند شهید [ش] و برادرش عباس سوی رود برد. چون رود را فتح کردند امام - چونان که در پاره ای روایات آمده - آب را بر دشمنانش نبست. همان کوفیانی که دیروز زیر پرچم امام علی با معاویه

جنگیدند امروز زیر پرچم یزید بن معاویه گرد آمدند و با سرور جوانان اهل بهشت و یارانش و اهل بیتش جنگیدند و از فرات بازشان داشتند.

و چنین بود که سرورم عباس خود را در میانه ی بیش از چهار هزار دشمن بدخو یافت. [پنداری] که این از ورود به رود بازش داشت؟

هرگز... فریادهای استغاثه که از گلوی خاندان پیامبر برمی خواست و صلای تشنگی در می داد دلاور سرکش را برانگیخت تا قدم سوی امام حسین علیه السلام بر دارد و از او اجازه ی نبرد بخواهد؛ اما امام حسین علیه السلام اول اجازه اش نداد و گفت: «تو پرچمدار من و نشانه ی لشگرم هستی.»

ابوالفضل گفت:«یا ابا عبدالله! سینه ام تنگ شده.»

امام حسین علیه السلام اجازه اش داد و گفت: «برای این کودکان اندکی آب بجو.»آن گاه که کوچک بودم و پیش روی ضریح ابوالفضل عباس

[صفحه ۴]

می ایستادم، دیدگانم رو سوی خیمه گاه حسین می کردند؛ به سوی کربلای جاوید که نشان هایش و یاد تشنگی فرزندان کوچک و زنان شوی مرده و فرزند کشته [اش] را پاس می دارد. تصویر این دلاور ایستاده بر رود با آب جستنش از برای این بی گناهان تکمیل می شد. این تصویر اثری آشکار بر دلم می گذاشت چندان که آنچه رخ داده بود را پیش رویم زنده و ملموس می یافتم. عباس بر رود ایستاده بود و اسبش را به آب زد؛ آن گاه دستانش را دراز کرد و کفی آب بر گرفت و سوی کام از تشنگی خشکیده اش برد؛ چون یادش از تشنگی برادرش آمد آب را بر آب کوفت و به خود سخن هایی گفت که گردش روزگار از جاودانگیشان نکاست:

«جانا! [روزگار] پس از حسین [گاه] خواری من است

و پس از او مباد بودنم

این

حسین است رو سوی مرگ؛ و تو آبی خنک می نوشی؟

دور باد! این مرام من و کردار درست یقینان نیست.»

[۳] .

و چهره ی عباس هنگام زیارت مرقدش چنین پیش رویم شکل می گرفت و هنگامی که با خواندن آن زیارت - که چشم را اشک بار

[صفحه ۵]

کند و راه نماید - سلامش می دادم، آفریدگار را چند رکعت نماز می کردم؛ دعایی چند می خواندم و پس از نوشیدن جامی از چشمه ی وفایش و برگرفتن کفی از آب دریای بینشش و روشن شدن از نور ایمان رهنمایش بازمی گشتم.

این نمونه ای از زیارت دوستداران اهل بیت (ع) در شهادت گاه ابوالفضل عباس علیه السلام در کربلای مقدس بود. آنجا که هزاران تن از هر سو به سویش روانند. میانشان حاجتمندانی را می بینی که خداوند سبحان را می خوانند و به عباس توسل می جویند؛ یا مردمانی که با هم به جنگند پیش ضریحش سوگند می خورند و دیگر هیچ یک را یارای آن نه که دروغی بگویند؛ که همه بر این عقیدتند که خدای اگر دروغی گویند عذابشان کند. نیز مجاهدانی را می یابی که از مرقد عباس زیادت عزم و استقامت می جویند...

در آغاز سخنم درباره ی ابوالفضل عباس علیه السلام چنین نقشی زدم [۴] تا در میانش از رازی پنهان در پس این مهرورزی و احترام بسی از بزرگان مسلمان بگویم. مهرورزی و احترام به سرورم ابوالفضل عباس به قدری [است] که می توان به تأکید گفت که هیچ یک از اهل بیت نبوت بعد از امامان معصوم (ع) به اندازه ی ابوالفضل عباس علیه السلام محل توجه مؤمنین نیست. او را در قلب های مؤمنین

[صفحه ۶]

جایگاهی است سترگ، چونان که بردن نام این دلاور بزرگ وفا و یاوری و دلاوری و

گردن فرازی و بینش جامع و ایمان محکم را پیششان مجسم می کند...

و چه رازی است در این؟

گه گاه این پرسش را پیش برادرانم واگفته ام: «در تاریخ ما - دوستداران اهل بیت رسالت - سرآمدان درخشانی هستند، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تا یاوران امام علی علیه السلام تا همنشینان امام حسن علیه السلام و تا یاران دیگر امامان معصوم که میانشان فقیهان بوده اند و سرداران و دلاوران؛ ولی چون ابوالفضل عباس علیه السلام درخشیدن گیرد نور ایشان ناپدید می شود. چرا؟» [یاران] دانا به یک گونه سخن گفتند: «آن راز در این است که عباس علیه السلام باب الحوائج است و کس بدین باب در نیاید جز آن که حاجت روا برگردد.» و چنین است آن دعای آشنا که مؤمنان - چون به تنگی اوفتند و سختی در برگیردشان - می خوانند: «خدایا به حق [او که] زداینده ی غم از چهره ی برادرش حسین علیه السلام [بود] غمم بزدای.» [۵] .

گفتم: «آری... من خود این بسیار آزموده ام. چندان که روزی بر من نگذشته جز آن که این حقیقت را ببینم. هر گاه که بندها بر من استوار شدند خدای را - سبحانه و تعالی - خوانده ام و ابوالفضل عباس باب الحوائج را نزدش وسیله ساخته ام و صد صلوات بر پیامبر و آلش نذر کرده ام که ثوابش را به روح بزرگ او

[صفحه ۷]

هدیه کنم؛ پس آن گاه غم زدوده می شد و بندها گشوده.»

لکن پرسش حقیر این است که:«از چه خدای - سبحانه و تعالی - ابوالفضل علیه السلام را به این ویژگی سترگ برکشید؟»
کسی در شرق و غرب زمین خدای را به غم ابوالفضل سوگند نداده جز که خدای

غمش سترده، چرا؟ چه رازی است در این؟

پاسخ از این سان بود:

«زیرا که کسی از اصحاب حسین و اهل بیتش (ع) چنان به دم سرگشتگی نرسید که سرورم عباس در میانه ی رزمگاه به آن رسید. آنگه که تنها آرزویش رساندن آب به خیمه گاه بود؛ آنجا که کودکان از تشنگی می تافتند. مشکی را که با بقایای دستان خون چکانش می کشید از زندگیش گران بهاتر می دانست؛ و هزاران تیرانداز رگباری از تیر بر او می باریدند. عباس راهی کوتاه از میان نخلستان سوی خیمه گاه گزید بادا که مشک را از [شر] دشمنان نجات دهد. اما اصل نومیدی آنجا بود که عباس دید تیری مشک را می شکافد و آبش فرو می ریزد. همان دم [گویی] جانش نیز با آن آب فرو می ریخت. میان آوردگاه ایستاد؛ نه دستیش بود که بدان از امام زمانش حسین علیه السلام دفاع کند و نه دل بستگی ای به زندگیش بود. ایستاد، نومید از زندگی و رو به سوی مرگ.

آری... شاید آن دم - که ابوالفضل با تمام صبر و یقینش زیستش - نزد خدای چندان بزرگ است که خدای یا به باب

[صفحه ۸]

الحوائج بودن عوضش دهد یا به این که حاجتش در جهان روا ناشده نماند.»

آری... ابوالفضل چنین بود و خدای - سبحانه - بندگان شایسته اش را که تنها از برای او کار می کنند پاداشی بسیار و فضلی بزرگ عطا می کند که گفت:

«هان! که هر که بپرهیزد و صبر کند خدای پاداش نکوکاران تباه نکند.» [۶] .

و گفت - سبحانه -:

«سلام بر ابراهیم! نکوکاران را چنین پاداش دهیم.» [۷] .

وقتی خدای یاد پیامبران جاوید کند و در دو جهان سلامشان کند که نیکوکار بوده اند و او

پاداش نیکوکاران تباه نمی کند دور نیست که ابوالفضل عباس علیه السلام را به جایگاه بزرگش اکرام کند.

آن گاه که آرزویش را سقایی اهل بیت رسالت قرار داد و به قطع دست راستش در راه خدا اعتنا نکرد و با صراحت تمام گفت:

«قسم به خدای هر چند دست راستم فرو فکندید، تا همواره از دینم

و از امام راستگوی معتمدم، فرزند پیامبر پاکیزه ی امین دفاع

[صفحه ۹]

خواهم کرد.» [۸] .

سپس دست چپش نیز برکندند، هیچ نه انگاشت. آواز داد که:

«جانا! زکافران مهراس، دل به رحمت جبار خوش دار و به بودن با پیامبر مهمتر برگزیده

آفریدگار! دست چپم از سر ستم کاری کندند، به آتش سوزان در اندازشان.» [۹] .

[وصف] این گوشه از شخصیت ابوالفضل را همین جا که شخصیت زیبای شگفتش آشکار شد پایان می دهم. شخصیتی که حاصل همه عواملی است که بر هم اثر کردند و یک دیگر را کمال بخشیدند.

این عوامل را چه اند؟ و شخصیت ابوالفضل عباس علیه السلام چگونه شکل گرفت؟ و چگونه از آن برای زندگانیمان چیزی برگیریم تا پا از طبیعت محدودمان فراتر نهیم و چرخی در افق های بلند این نمونه های والا بزنیم؟

[صفحه ۱۰]

اگر خدای خواهد به این پرسش ها در فصل بعد پاسخ خواهم داد.

[صفحه ۱۱]

بالیدن هدفمند

بندگان ربانی خدای را بدین بازشناسند که به هیچ خوشی نپردازند مگر جستن خشنودی آفریدگارشان. خدای - سبحانه - گفته است:

«می گو که نمازم و پرستشم و زندگیم و مرگم مر خدای را است که آفریدگار جهانیان است.» [۱۰] .

حرکات بندگان ربانی خدای را رو سوی قبله ای است یگانه که همان خشنودی آفریدگار است و از این رو است که چون

همسر گیرند یا فرزندی جویند برای هدفی است

ربـانی. چونـان همسـر عمران که آنچه در شـکم داشت به نـذر موقوف خـدای - سـبحانه - کرد و خـدای - سـبحانه - مریم را پذیرفت، خوب پذیرفت. و پروردش خوب پروردنی، و به زکریا سپردش.

و این نذر بر آینده ی جنینش اثری عظیم داشت، بدان بود که

[صفحه ۱۲]

مریم زاده شد، که خدای - تعالی - او و پسرش مسیح علیه السلام را آیتی برای جهانیان قرار داد.

و هدف بلند امام علی علیه السلام از ازدواج با فاطمه بنت حزام کلابی - مادر عباس - این بود که خدای از او فرزندی دهدش که پسرش حسین علیه السلام را در کربلا یاری کند.

روایت تاریخی می گوید امام امیرمؤمنان علی علیه السـلام به برادرش عقیل - که نسب شناس بود - گفت:«برایم زنی بیاب که از نسل بزرگان عرب باشد تا به عقد خویش در آورمش و برایم پسری سوارکار آرد.»

به او گفت:«با ام البنین کلابی ازدواج کن، که در عرب شجاع تر از پدرانش نبوده است.» [۱۱] .

و در روایتی دیگر پس از پسری سوارکار آرد آمده است: «تا حسین را در سرزمین کربلا یاری کند.» [۱۲] .

امام - حتی پیش از گزیـدن همسـر - برای هدفش از ازدواج صورتی واضح رسم کرد؛ و چنین شد که خدای - سـبحانه - این دلاور باوفا، یاریگر برادرش و خالص در دوستی امام زمانش را به او عطا کرد.

و فاطمه ی کلابی در مثل های اخلاقی مثلی بود زیبا و شگفت.

[صفحه ۱۳]

چون امام علی علیه السـلام آوردش، چونان که رسم زنان آن زمان بود از او تنها خواسـته اش را پرسـید. مطابق روایت تاریخی [فاطمه] تنها یک چیز خواست؛ خواست که او را به نامش - فاطمه - صدا

نزنند!

[امام فرمود:] چرا چنین [کنم] در حالی که مادرت فاطمه ات نامیده؟!

گفت: «آری... [ولی] می ترسم هرگاه مرا به این اسم (فاطمه) صدا کنید فرزندان فاطمه ی زهرا (س) به یاد مادرشان افتند و غمشان تازه شود.» امام او را ام البنین لقب داد.

روایت تاریخی می گوید پس از ده ها سال و پس از واقعه ی کربلا- چون امام زین العابدین علیه السلام و دیگر اسیران به مدینه ی منوره داخل می شدند [امام] بشر را که شاعری بود فرمان داد تا پیش پیش سواران برود و خبر مصیبت حسین علیه السلام را به مردم مدینه برساند. ام البنین پیش دوید و راهش گرفت و از امام حسین علیه السلام پرسید.

بشر گفتش: «ای ام البنین! خدای در مصیبت فرزندت عبدالله صبرت دهاد.»

ام البنین گفت: «از حسین خبرم بده.»

بشر گفت: «خدای در مصیبت فرزندت جعفر صبرت دهاد.»

ام البنین گفت: «ای بشر! از حسین خبرم بده.»

بشر گفتنش: «خدای در مصیبت فرزندت عثمان صبرت دهاد.»

[صفحه ۱۴]

ام البنین باز از بشر همان خواست: «ای بشر! از حسین خبرم بده.»

بشر گفتش: «خدای در مصیبت فرزندت عباس صبرت دهاد.»

به رغم مهر سترگی که ام البنین در دلش به فرزند ارشدش ابوالفضل عباس می پرورد، آن گاه که بشر از کشته شدن عباس خبرش داد باز از حسین پرسید و گفت: ای بشر! از سرورم و مولایم حسین خبر بده.» و بشر گفت: «ای فاطمه! خدای در مصیبت حسین صبرت دهاد.» این زمان بود که چهره اش خراشید و بر صورت کوفت و بانگ زد: «واویلا واحسینا.»

این زن چون هر زن مؤمنی پسرانش را بسی دوست می داشت اما خدا و امامش حسین علیه السلام را بیشتر دوست می داشت و همین بود که فرزندانش را فدای او کرد. این مادر و آن پدر

با هم عباس را از زمان خردی [۱۳] پروردند تا حق مسئولیتش را که دفاع از حسین علیه السلام بود دریابد.

چون واقعه ی طف مقدر بود و در بیت رسالت دانسته، پس ناچار ام البنین هم از آنان بود که چیزی از آن می دانستند می دانست که عباس نخستین یاور حسین خواهد بود و نشانه هایی [۱۴] کز دور پدید می شدند او را به این رهنمون می شد و این

[صفحه ۱۵]

زن حکیم شجاع فرزندانش را آماده ی آن [واقعه] می کرد.

از همین دست است آنچه بعضی یاد کرده اند که ام البنین روزی دید امیرمؤمنان علیه السلام نشسته و ابوالفضل علیه السلام را به دامن خود نهاده و دستانش را بالا زده و می بوسد و می گرید، تعجب کرد و از همسرش - امام - دلیل گریه اش را پرسید. گفتش این دست ها در راه حسین علیه السلام قطع خواهند شد. [ام البنین] گریست بعد [امام] به جایگاه فرزندش به نزد خدای مژده اش داد که خدای به جای دستانش او را دو بال خواهد داد تا به آن ها در بهشت بپرد؛ چونان که با عمویش جعفر چنین کرد - پس جان [ام البنین] آرام یافت.

و پاره ای، تصاویری پراکنده باز گفته اند که دل بستگی عباس به حسین علیه السلام را به کمال [باز می گوید] ؛ او از زمان کودکی زود آنچه برادرش می خواست فراهم می کرد. چون حسین علیه السلام را تشنگی در می گرفت عباس سوی جام آب می دوید و می آورد و بدو می دادش. و در طول زندگانیش برادرش را «برادر» نخواند. چرا؟ مگر عباس فرزند امیرمؤمنان و دلاوری شجاع نبود؟ پس از چه برادرش را برادر نمی خواند؟

زیرا که عباس می دانست حسین پسر دختر پیامبر خدا است؛ پسر فاطمه است - و تو چه دانی که

فاطمه چیست؟- و بر او و جهانیان حجت خدای است و زاده ی پیامبر است و سرور جوانان اهل بهشت. از این رو جز به احترام بسیار صدایش نزد؛ می گفت

[صفحه ۱۶]

یا ابن رسول الله، سرورم، مولایم...

البته... یک بار برادرش را برادر خواند و آن دمی بود که آن لعین بر تارک سرش کوفت، از اسب بر زمین فرو افتاد و فریاد کرد:

«ای برادر! برادرت را دریاب.»

چرا در این دم چنین فریاد کرد؟

چون میلی پنهان در جانش می یافت که برادرش را - هر چند یک بار در تمام عمر - برادر بخواند. این برای عباس افتخاری بزرگ بود که برادری داشته باشد چون حسین علیه السلام. پیش از اینش شرم و حرمت برادرش از این [کار] بازمی داشت؛ کنون که گاه جدایی نزدیک می نمود ناپسند نبود که چنین بخواندش.

آن گونه که عباس امام حسین را احترام می کرد امام حسین علیه السلام هم برادرش را بسی دوست داشت و حرمت می نهاد. در شب روز نهم محرم سال شصت و یک هجری چون لشکر بنی امیه سوی خیمه گاه اهل بیت (ع) پیش آمدند سالار شهیدان به برادرش عباس گفت:

«برادرم، جانم به فدات! بنشین و سویشان رو. بپرس چه می شودشان.» در عبارت «جانم به فدات» [۱۵] بنگرید؛ سخنی است بزرگ که امام معصوم گفته است.

و چنین بود که عباس با بیست سوار - که در شان حبیب بود و زهیر و... - نزد

آنان رفت و از این [کارشان] پرسید. گفتند:

[صفحه ۱۷]

«امیر فرمان داده یا گردن نهادن به حکمش یا صف آرایی جنگ...» (عباس) خبر به حسین برد. بازش گرداند که از ایشان مهلت بستاند؛ تا فردا. [۱۶] .

[صفحه ۱۹]

تیزبین

از آنچه که

ابوالفضل عباس علیه السلام را [از دیگران] جدا می کند [یکی] علم است. چندان که در حدیث شریف آمده است:«پرده از علم کشید [۱۷] کشیدنی.» [۱۸] و علمش از بینش و یقین جوشیده بود.

بینشش وامی داشتش تا دست در ولایت الهی بزند. سختی ایمانش و درستی یقینش وا می داشتش تا به زندگی اعتنایی نکند. شمر بن ذی الجوشن در روز نهم ماه محرم آن سال با امانی از ابن زیاد آمد و خواست که بین او و برادرش جدایی افکند. میان شمر و ابوالفضل نسبتی بود مادری؛ که از همان قبیله بود که شمر به آن بسته بود. شمر با امان آمد و ابوالفضل و برادرانش را چنین خواند که: «خواهرزادگانم کجایند؟» برادران عباس به احترام

[صفحه ۲۰]

برادر بزرگترشان خموشی گزیدند و عباس به احترام امامش ساکت بود و حسین علیه السلام حجت خدا بود بر اینان. شمر باز ندا در داد و ابوالفضل باز ساکت ماند و جوابش نگفت تا حسین علیه السلام گفتشان: «جوابش دهید هر چند که بدکار است.»

(به شمر) گفتند: «کارت چیست؟ چه می خواهی؟»

گفت: «خواهرزاده ها شما در امانید. خود را با حسین به کشتن نیندازید و پای بند اطاعت امیرمؤمنان یزید شوید.»

عباس علیه السلام گفتش: «نفرین خدا بر تو و بر امان تو. امانمان می دهی و زاده ی پیامبر خدا را امانی نیست؛ و فرمانمان می دهی که گوش به فرمان نفرین شدگان و فرزندان نفرین شدگان بسپاریم؟» [۱۹] .

شمر دژم بازگشت.

به یقین عباس بنگرید همان یقینی که امام صادق علیه السلام به آن می ستایدش؛ آنجا که می گوید:«عمویمان عباس بن علی تیزبین بود و سخت ایمان. همراه ابا عبدالله جنگید و آزموده شد به خوش آزمونی و شهید درگذشت.» [۲۰] .

عباس می دانست که زمان به تندی

می گذرد و زندگی بر هیچ کسی هماره نمی ماند و تن ها برای مرگ آفریده شده اند، پس چرا

[صفحه ۲۱]

از شهادت دورشان کند و حال آنکه [مرگ] برترین نشان [(مدال)] است و حسین علیه السلام گفت:

«و گر تن ها برای مرگ بالیده اند

پس مرد را خوشتر که در راه خدای کشته ی شمشیر بود.»

[۲۱] .

و چنین بود که چون پا به رود نهاد و کفی آب بر گرفت سخنی می گفت زیبا و سترگ:

«خدای را که این نه مرام من است و نه کردار درست یقینان.» [۲۲] .

برترین آنچه در عباس علیه السلام بود یقینش [از صفات دیگر] بود، و این همان است که در زیارتش که - گر خدای خواهد - در فصل بعد به آن می پردازم می خوانیم، دیدگان عباس از سال های خردی به حقیقت توحید گشوده شد و از همین رو است که می یابیش که پدرش سرور عارفان امیرمؤمنان علیه السلام او را در دامن مبارکش نشانده است و او کودکی است. می گویدش:

«بگو یک»، می گوید: «یک.»

می گویدش: «بگو دو» پرهیز می کند و می گوید: «شرم می کنم با زبانی که با آن یک گفتم دو بگویم.» [۲۳] .

آری... قلبش که به یگانگی پروردگار گشاده شد، چون

[صفحه ۲۲]

درگذرد که او بگوید دو؟

تسلیم خدا بودن ابوالفضل چونان یقینش در اوج بود؛ که حال تسلیم از یقین حقیقی حاصل می شود. و زودا که به کلمات زیارتش رو کنیم و ببینیم که چه طور بر حال تسلیمش تأکید می کنند. و کدام تسلیمی بزرگتر از اطاعت کامل از امام زمانش و پاییدن تا شهادت با او؟

و از صفات او دلاوریی است بی مانند که پرچم حسین علیه السلام را از سرشجاعت بی مانندش و دلاوری عظیمش به دوش کشید.

بعضی از راویان گفته اند

عباس علیه السلام در جنگ صفین به پرکاری سهیم شد، و گفته اند: جوانی از لشکر امیرمؤمنان علیه السلام به در آمد. بر چهره اش نقابی، هیبتی داشت و شجاعتش آشکار می نمود، سالش فزون از هفده، هماورد طلبید و مردمان ترسیده بودند. معاویه اباالشعثا را سویش گسیل کرد و [او] گفت: «شامیان مرا چون هزار سوار می شمرند؛ من [خود به جنگ او نمی روم بلکه] یکی از فرزندانم را سویش می فرستم» و هفت [فرزند] بودند و چون یکی از ایشان برون می تاخت می کشتش تا بعدی در رسد. این بر اباالشعثا گران آمد و خشمگینش کرد و چون خود را نمایان کرد پیش آن دیگران فرستادش. همه ترسیده بودند و کس نمی یارست تا به جنگش رود و یاران امیرمؤمنان در شگفت بودند از این دلاوریی که جز از هاشمیان نمی آمد و نمی شناختندش که نقاب [بر چهره] اش بود. و چون به

[صفحه ۲۳]

جایگاهش بازگشت امیرمؤمنان فراخواندش و نقاب از [روی] ش برگرفت؛ عباس علیه السلام بود. [۲۴] .

و دلاوری تنها به نبرد هماوردان رفتن نیست؛ بلکه تمامی صفات والای انسانی است. چونان شهامت و گردن فرازی و جان نثاری و وفا و یاوری. و عباس علیه السلام چنین بود. بنگرید که چون جنگید و چون شهادت یافت.

در حالی به شهادت رسید که آب از برای تشنگان می طلبید و برای آب بیشتر می کوشید تا برای جانش و هدفش بیشتر سالم نگاه داشتن مشک بود برای رساندنش به آنجا که تشنگان اهل بیت پیامبر بودند تا بازداشتن دشمن از جانش.

همین است که ما را به گرامی داشتن دلاوری بی مانندش وا می دارد. دشمنان با نیرنگ به جنگش آمدند. ترسوتر از آن بودند که رو در رویش

شونـد؛ تیر بر او باریدنـد و کسـی از ایشـان پشت نخلی کمین گرفت و دسـتش از تن جـدا کرد. ضـربه غافـل گیرانه بود و این شجاعت سـرورم عباس علیه السـلام را و نهایت جبن دشـمنش را نشان می دهد. و او از پای نیفتاد و برای رساندن آب به خیمه گاه می کوشید. این شجاعتی است بی مانند که تاریخ گرامیش می دارد.

و وفای او به برترین اندازه است؛ آنجا که در دفاع از حجت خدا تا آخرین دم ایسـتاد. و گفته اند چون امام حسـین علیه السلام به او

[صفحه ۲۴]

رسـید هنـوز نـاییش بود. عبـاس علیه السـلام چشم گشود و گفت: «ای هر که هسـتی! خواهی سـرم جـدا کنی، دمی بیاسـای تا برادرم در رسد و آخرین نگاهم را به او بیفکنم.»

حسین علیه السلام گفتش: «این منم؛ برادرت.» و سر عباس را به دامان گرفت.

این روایت می گویـد ابوالفضل سـرش را برگرفت و برخاک نهاد، اباعبـدالله حسـین علیه السـلام گفتش:«از چه چنین می کنی برادرم؟!»

در حالی که نفس های واپسـین را می کشـید گفت:«برادر! اینک تو سرم به دامانت می نهی؛ ساعتی دیگر کیست که سر تو را دامان گیرد؟»

گذشته از درست و نادرست این روایت خلاصه ی منش عباس علیه السلام در راه برادرش بر چنین یاوریی دلالت می کند.

برادرش را در لحظه ی مرگ چنین یـاوری کرد. چنـان که کـوفتن آب بر آب در حـالی که تشـنگی می تـافتش یـاوری کردن برادرش بود و اهل بیت طاهرین او.

[صفحه ۲۵]

نص ها عباس علیه السلام را می ستایند

امام سجاد علی بن حسین علیهماالسلام درباره ی عمویش عباس گفت: «خدای عمویم عباس بن علی را بیامرزد که ایثار کرد و خوب کار کرد و جانش را فدای برادرش کرد. دستانش بریدند و خدای به جای آنها دو بال می دهدش تا با آنها در

بهشت بـا فرشـتگان پرواز کنـد. چونـان که برای جعفر بن ابی طـالب کرد و به روز قیـامت عباس را نزد خـدای تبارک و تعالی جایگاهی است که شهیدان جملگی به او رشک می برند.» [۲۵] .

این روایت شـریف یـاوری و از خودگذشـتگی و جان نثاری و فـداکاری ابوالفضل علیه السـلام را بیان می کنـد؛همان طور که پاداش خـدای - سـبحانه - به او را بیان می کنـد که دیگر شـهیدان - جمله حمزه و جعفر و... بر جایگاه عظیمش به نزد خدای رشک می برند.

[صفحه ۲۶]

و این سند عظیم دلیلی بر فضیلت های عباس علیه السلام است. مهم ترین اسنادی که در آنها از او یاد شده زیارت هایی اند که در طول تاریـخ میـان دوسـتداران اهـل بیت (ع) گشـته تـا به ما رسـیده است و شامل نهایت تقـدیر ائمه معصومین (ع) از عباس است.

و ابوحمزه [زیارتی] از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

با هم در گوشه هایی از این زیارت ها تأمل می کنیم تا چیزی از شخصـیت عباس علیه السـلام بشناسـیم و از پی [او] برویم. در زیـارت ابوالفضل علیه السـلام نخست - که وارد محوطه ی دور ضـریحش می شویم - می خوانیم: «سـلام خـدا و سـلام فرشـتگان مقربش و پیامبران فرسـتاده اش و بندگان شایسـته اش و همه ی شهیدان و راست کرداران و گزیدگان پاکیزه جان به هر صبح و شب بر تو ای پسر امیرمؤمنان.»

راه عباس علیه السلام راه پیامبران و راست کرداران و شایستگان - در طول تاریخ - بود، و عباس هم، چونان معرکه ی شهادت در کربلا، برای تحکیم اصول این راه الهی به وجود آمد؛ پس شایان سلام پیامبران و همه ی ربانیان است.

با شهادت و با آن خون های پاک خدای - سبحانه - میراث پیامبران را از

تلف شدن در انبوهی افسانه های سرکشان نجات داد و امام حسین علیه السلام وارث جمله پیامبران است.

و بر ما است که همواره این حقیقت را زنده نگاه داریم که ایمان پاره پاره نمی شود. ممکن نیست کسی به پیامبری ایمان آورد و به

[صفحه ۲۷]

دیگری نه یا به وصی [نخستین] ایمان آورد و به دومین نه یا میان آنان دوگانگی قائل شود.

نی... راه یگانه گونه گون نشود و هیچ چیزش از دیگر چیز سوا نگردد. و سلام روح های گزیده ی پاکیزه جان - به هر صبح و شب - بر عباس باد؛ نیز سلام پیامبران و فرشتگان و شایستگان.

بعد این سلام پاک پاکیزه زیارت می گوید: «به تسلیم و باور و وفاداریت شهادت می دهم.» این کلمات از صفاتی عالی برای ابوالفضل حکایت می کنند. تسلیم که برترین صفات است. تسلیم بالاترین درجه از درجات ایمان است که بشر به آن دست می یابد. چنان که در قرآن کریم می خوانیم ابراهیم پیامبر علیه السلام در روزهای واپسین زندگیش از آفریدگارش خواست که خدای، او و پسرش اسماعیل را از مسلمین قرار دهد؛ همان که گفت: «خدایا ما و فرزندانمان را از مسلمین خود قرار ده تا تو را امتی باشیم مسلم و [آداب] عباداتمان را به ما نشان بده و سویمان رو کن که تو روی آوری و مهربان.» [۲۶] .

و عباس علیه السلام به درجه ی تسلیم در رسید و ما به این شهادت می دهیم. اما باور و وفاداری نمودهای تسلیم در زندگی اویند. آن کس که به خدای تعالی تسلیم شود ناچار ولی خدا را باور می کند و از او دفاع می کند و صبر می کند و به پیمانش با او وفادار

[صفحه ۲۸]

می ماند.

آری... باور

آقـایم عبـاس علیه السـلام بـا برادرش – امام و حجت – بود و با پیرویش و اطاعتش و اخلاصـش بر آن شـهادت داد. این دلیلی است بر تسلیم قلبی و ایمان درست و یقین او.

و این صفتی است که بسیاری از آنان که ادعای ایمان می کنند ایمان دارند لیک با ولایت تصدیقش نمی کنند و در سختی ها پای نمی فشرند.

باز زیارت می گویـد:«و دوستی با جانشـین پیامبر فرسـتاده صـلی الله علیه و آله و فرزنـد برگزیـده و رهنمای دانشـمند و وصـی ابلاغگر و مظلوم ستم دیده.»

و زیارت امامی را که آقایم عباس پیرویش کرد بدین صفات می ستاید:

الف – او زاده ی رسول خـدا است و فرزندی است که خدای از بهر امامت برش گزیده است. و این تنها درباره ی امام معصوم درست است و بر ما است که در تسلیم به امام حسین علیه السلام از عباس پیروی کنیم.

ب – او رهنمـای دانشـمند حق شـناس است. این صـفتی است که علاـوه بر امامـان معصوم هر پیشوای عـادلی که از سوی امـام معصوم گمارده شود نیز – چنان که فقیهان عادل گفته اند – دارد.

ج – او وصی آن حقگو است. ابلاغگری از برای او است و این صفت در تمام امامان معصوم (ع) هست.

[صفحه ۲۹]

د– او مظلومی است که حقش غصب شده است.

و پیروی عباس از امام حسـین علیه السـلام از قیام مسلحانه ی امام سرچشمه نگرفته است. [نیز به این خاطر نبود] که او به اختیار خود بود که توان، معیـار امامت نیست بلکه ارزش های خـدایی خود معیارنـد؛ همان ها که از میراث داری و دانش و میثاق در پیش اند.

باز زیارت می گوید: «خدای از سوی پیامبرش و امیرمؤمنان و حسن و حسین بهترین پاداش را

از بهر آنچه برش صبر کردی و امید پاداش بردی و یاری کردی دهادت.»

صبر کرد و در صبرش امید پاداش، از خدای داشت و نزدیکی جستن به او و این صبر پسندیده است. همچنین جانش را در اطاعت از خدای سختی چشاند.

همه ی ما را درسی است عظیم که چگونه در راه خدای جهاد کنیم و بر هر آزاری صبر کنیم. بر هرزه هایی که از زبان دشمنان پلید درآید و بر تعقیب مداوم حکمرانان ستمکار و بر زخم های خون بار و از پس [اینها] شهادت... همه [اینها] آن کس را که در راه خدای و جستن رضای او و بر امید پاداش [ستاندن] از او باشد آسان می نماید.

باز زیارت می افزاید: «نفرین خدای بر آن که کشتت و نفرین خدای بر آن که حق تو نشناخت و حرمت تو خوار شمرد.»

آری... حق عباس علیه السلام سترگ است؛ چندان که نشناسندگان

[صفحه ۳۰]

و انکارکنندگانش شایسته ی نفرینند و حرمتش عظیم است [چندان که] آن کسان که آلودندش شایسته ی نفرینند؛ و نشناختن و آلوده کردن حق و حرمت او [از سوی] ایشان در بازداشتنش از فرات شکل گرفت، که زیارت می گوید: «و نفرین خدای بر آن که خود را میان تو و آب فرات انداخت. شهادت می دهم که تو مظلوم کشته شدی و خدای آنچه وعده تان داده وفا خواهد کرد.»

و شهادت به این که ابوالفضل مظلوم کشته شد شهادت به این است که راه ابوالفضل راه حق است و هر که مظلوم و در راه دفاع از حق کشته شود خدای به وعده ی خود با او وفا خواهد کرد؛ یاریش در دنیا به [این] سخن تاریخ که او مظلوم بود و با

بهشت که در آخرت در آن جاوید خواهد بود.

بعـد آن که این زیارت منقول جایگاه آقایم عباس علیه السـلام و راه خدایی او را روشن کرد بیان ادب ایسـتادن مؤمن را رو به آقا و مولایش عباس علیه السـلام - آن گونه که شایسـته است که دوستداران بایستند -آغاز می کند. زیارت باز می گوید: «تا به تو آمدم ای پسـر امیرمؤمنان که سویتان فرسـتاده اندم و قلبم مسـلم و پیرو شما است و من [نیز] پیرو شمایم و یاریم برای شما مهیا است. تا خدای حکم فرماید و او بهترین حکم فرما است. و با شمایم؛ با شما نه با دشمنانتان. من به شما و بازآمدنتان ایمان دارم و با آن کس که با شما ستیزه جست و جنگید رو در رویم [۲۷] خدای

[صفحه ۳۱]

مردمانی را بکشد که با شما به دست و زبان جنگیدند.»

این چنین واجب می شود که - مـا دوسـتداران - پیمـان ولاـیت و بیعت بـا خـط اهل بیت (ع) و روش زنـدگیشان تازه کنیم. و آشـکارا بگوییم که در هر لحظه آمـاده ایم تـا جانمـان را برای تطبیق احکـام دین فـدا کنیم. و آنچه بر مـا واجب است و پیمان دوستی و عهد بیعت را می سازد اینها است:

الف - ولایت و تسلیم یا اطاعت کامل و بی تردید از اهل بیت (ع) و از خط پیامبروارشان.

ب - آمادگی برای دفاع از حقوق اسلام با مال و جان و با هر آنچه شود.

ج - پایداری بر راه ایشان و دوری گزیدن از راه دشمنانشان.

د- اطمینان به این که پیروزی حق در امامان پیدا خواهد آمد؛ دیر یا زود.

و این که در این زیارت دریافتیم همان است که در

دیگر زیارت های منقول پیش ضریح های اهل بیت (ع) می خوانیم.

سپس زیارت با [این] گفته ادامه می یابد:«سلام بر تو ای بنده ی شایسته ی سرسپرده ی خدای و رسولش و امیرمؤمنان و حسن و حسین – صلی الله علیهم و سلم – سلام و مهر خدای و برکتش و بخشایش و بهشتش بر تو و بر روحت و بر تنت. من شهادت می دهم و خدای را به شهادت می خوانم که تو بر [راهی] گذشتی که بدریان و مجاهدان راه خدای، اهل خلوص در جنگ

[صفحه ۳۲]

با دشمنانش، کوشندگان به یاری اولیائش، و پاسداران دوستانش بر آن گذشتند.»

و این شهادت حقی است که از دهان امام معصوم – امام صادق علیه السلام – بیرون آمد که راه عباس علیه السلام راه اهل بدر بود. بدریان که اند؟

آنان کسانیند که در تحکیم پایه های رسالت الهی یاوری کردند و در دفاع از رسول خدای صلی الله علیه و اله دل به نبرد سپردند؛ و آنان که کم بودند و با دشمنانی رویاروی شدند که به شمار و توان از ایشان بیش بودند. و عباس علیه السلام و یاران حسین علیه السلام چنین بودند. در برابر ارتداد تحریفگرانه ی بنی امیه در تحکیم اصول حق یاوری کردند و با دشمنان بدخو رویاروی شدند و جنگیدند تا کشته شدند. و تقدیر الهی این بود که شهادتشان را کمکی به رسالتشان قرار دهد و خونشان را شهادتی بر درستیشان.

و [این] رویارویی نیازمند برتری مراتب خلوص و شکیبایی و کوشش در دفاع از حق و دوستان خدای بود. و از این رو سترگترین نبرد و والاترین رزم و برترین درجه ی شهادت بود.

و گفته ی امام صادق علیه السلام را در زیارت عمویش عباس علیه السلام –

پس از این شهادت زیبای شگفت – می خوانیم که: «خدای پاداشت دهاد. برترین پاداش، و بیشترین پاداش، و فراوان ترین پاداش. و ماندنی ترین پاداش که به کسی از پایداران بر بیعتش و پاسخ دهندگان دعوت و فرمانبران ولی امرش می دهد.»

[صفحه ۳۳]

و اینجا دیگر بار صفت تسلیم و فرمانبری از ولی امر را می یابیم.

و زیارت می گوید: «شهادت می دهم که تو در دوستی خالصت بسیار کوشیدی و سعی کردی به تمام» و این دلیل دیگری بر مقام بلند ابوالفضل عباس است که تمام کوشش خود را بذل کرد و در خلوص تا انجام رفت.

بعد زیارت می گوید:«خدای میان شهیدان برانگیزاندت و روحت را همدم روح سعادتمندان قرار دهاد و از بهشتش گشاده ترین جای و نیکوترین خانه ها را دهدت و نامت را در فراز بهشت بلند کند و با پیامبران و راست کرداران و شهیدان و شایستگان محشورت کند که اینان خوش دوستانیند.»

و زیارت راه جهادگران را چنین ترسیم می کند که هدفشان دست یافتن به حکومت و رسیدن به جایگاه بلند نبود هدف والای اینان این بود که به بهشت در رسند و از یکدیگر برای رسیدن به برترین و والاترین درجات بهشت پیشی می گرفتند.

بعد در ادامه ی زیارت می خوانیم: «شهادت می دهم که تو نه سستی نشان دادی و نه بدعهدی کردی؛ و تو با بینش از کار [مطلوب طبع] خود در گذشتی.»

و این تأکیدی است بر صفت بینش که در ابوالفضل عباس بود و صفتی است که با یقین پیوسته است. و شهادت به پایداری کامل عباس علیه السلام ما را درسی است که در این [امر] از او پیروی

[صفحه ۳۴]

کنیم همان گونه که او از پیشینیان خود پیروی کرد.

زیارت می افزاید: «پیرو شایستگان و دنباله روی پیامبران. که خدای ما و تو و پیامبرش و اولیائش را در جایگاه اهل اطمینان و خشوع [۲۸] جمع کند که او مهربان ترین مهربانان است.» و می دانیم که اهل اطمینان و خشوع را جایگاهی والا و مرتبتی بلند است. از همین رو است که امام صادق علیه السلام در زیارت عمویش [عباس] دعا می کند که خدای جایگاه اهل اطمینان و خشوع را روزیش کند، این دعا همتراز مقام ابوالفضل عباس علیه السلام - آن مقام بلند - است؛ همان مقام اهل اطمینان و خشوع.

و معلوم است که اهل اطمینان و خشوع بودن از درجات عالی ایمان و تسلیم است که [خدای] - سبحانه - فرمود:

«و، تا دانش یافتگان بدانند که آن حق است - از سوی آفریدگارت - و بدان ایمان آورند و قلب هاشان مر او را اهل اطمینان و خشوع شود.» [۲۹] .

و [خدای] - سبحانه - گفت:

«خدایتان خدایی است یگانه تسلیم او شوید و به اهل اطمینان و خشوع مژده دهید.» [۳۰] .

و چنین است که صفت اهل اطمینان وخشوع بودن بعد از

[صفحه ۳۵]

صفت ایمان و صفت تسلیم آمده است. و در قسمتی دیگر از این زیارت می خوانیم:«سلام بر تو ابوالفضل عباس پسر امیرمؤمنان، سلام بر تو ای پسر سید الوصیین. سلام بر تو ای پسر اولین مردمان به اسلام و پیش ترینشان به ایمان و پاینده ترینشان بر دین خدای.»

و اینجا مقام ابوالفضل را از جنبه ی میراث داری صفات پدرش یاد کرده اند. چون ابوالفضل به [مرتبت] بلند تسلیم و خلوص و جهاد و دفاع از برادرش حسین علیه السلام و اسلام برکشیده شد عجب نیست که فرزند اولین مردمان در اسلام

و پیش ترینشان به ایمان و پاینده ترینشان بر دین خدای و درست ترینشان در اسلام باشد. پس، از آن شیر این شیرزاد [آید] و آن پدر خوب پدری است برای چنین فرزند عظیمی.

سپس امام در زیارت ابوالفضل عباس می گوید: «شهادت می دهم در دوستی خدای و پیامبرش و برادرت خلوص ورزیدی و بهترین برادر یاری کننده بودی. نفرین خدای بر مردمانی که کشتندت و نفرین خدای بر مردمانی که بر تو ستم کردند و نفرین خدای بر مردمانی که از تو حلال شمردن حرام ها را خواستند و با کشتنت حرمت اسلام را شکستند.»

می بینید که مقام ابوالفضل چه طور و تا چه حد بالا می رود؟ که شکستن حرمتش شکستن حرمت اسلام است؟

«بهترین شکیبای جهادگر حمایت کننده ی یاور، و برادر مدافع

[صفحه ۳۶]

برادرش، و اجابت کننده ی فرمان پروردگارش، و شتابنده به آنچه دیگران از آن دوری جویند، از ثواب بزرگ و ستایش زیبا.»

ابوالفضل شکیبای جهادگر، حمایت کننده ی یاور، و مدافع برادرش بود و دفاعش از سر دل بستگی قومی [۳۱] نبود بلکه اجابت دعوت پروردگارش بود و شتاب به ثواب پروردگارش و این صفاتی که در زیارت آمده اند جملگی همان ستون های [راهنمای] با فضیلتی هستند که مؤمن را به راه اهل بیت (ع) راهنمایی می کنند تا در آن [راه] از عباس پیروی کند.

بعد زیارت ادامه می دهد: «و خدای به جایگاه پدرانت در بهشت خوش گوار رساندت.»

آنگاه مؤمن آفریدگارش را با این کلمات می خواند:«بار خدایا به زیارت اولیائت از سر میل به ثوابت و امید به بخشایشت و احسان بزرگت شتافتم؛ و از تو می طلبم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزیم را به [عنایت] ایشان بسیار کنی و خوشیم را به ایشان

برقرار و زیارتم را از [عنایت] ایشان پذیرفته و زندگیم را پاکیزه کنی و مرا تا مرتبت اکرام شدگان برسانی؛ و از آنان قرارم دهی که از زیارت شهادت گاه دوستانت دیگر گونه شوند و رستگار و حاجت روا و در خور بخشایش گناهان و پوشش کاستی ها و زدودن غم ها. که تو اهل تقوا و اهل بخشایشی.»

[صفحه ۳۷]

پیمان میان امام و یاور

حرکت آدمی در راه دفاع از پیامبری حرکتی است اساسی و جدی. ندیده ای که حرکت سترگ امام امیرمؤمنان علیه السلام در دفاع از اسلام و قرآن و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله حرکتی اساسی بود؟ و همچنین حرکت ابوالفضل عباس علیه السلام در باب برادرش امام حسین علیه السلام و نیز حرکت مالك اشتر در دفاع از امیر مؤمنان علیه السلام چنین بود؛ و در آنچه به زندگی پیامبران مربوط است حرکت هارون درباره ی موسی بن عمران علیه السلام چنین بود.

آدمی چون در راه [دفاع از] رسالت در منش رهبر نخستین آب شد و آمیخت و از او دفاع کرد و در احترام به او کوشید و در یاریش و در خلوص در برابرش، مثلی شایسته از برای دیگران می شود و لازم نیست که روی رهبر سوی او باشد. پس امام علی علیه السلام زیباترین و شگفت ترین مثال ها از راهی بود که برای مسلمانان میسر می شد که به آن با رسول خدا صلی الله علیه و اله رفتار کنند.

[صفحه ۳۸]

و این امر مهمی بود. زیرا که مردم می توانستند از رسول خدای صلی الله علیه و اله در بسیاری کارها پیروی کنند مگر در یک کار و آن چگونگی احترام کردن رسول بزرگ صلی الله علیه و اله و شکل دفاع

از او، و راه رفتار با او بود. پس در آنچه به این ها مربوط می شد مردمان نیازمند اسوه ای عملی بودند و امام علی علیه السلام همان اسوه بود تا مردم بدانند که چگونه با رسول خدای صلی الله علیه و اله رفتار می کند و چگونه حرمت مقامش دارد و چون [بر خود] آسان کرد تا جانش را فدای او کند - در [ماجرای] خوابیدن به جای او در شب هجرت و در دفاع از او در جنگ ها - و چه سان از او دفاع می کرد و جانش را سپر او می ساخت... و اگر امام علی علیه السلام و این راهنمایی نبود مسلمانان نمی دانستند چگونه با رسول خدای صلی الله علیه و اله رفتار کنند و می شد که صداشان را از او بلندتر می کردند و بر او پیشی می گرفتند و ای بسا که با او چنان سخن می گفتند که یکیشان با دیگری. و ده ها سال از درگذشت رسول خدای صلی الله علیه و اله گذشت و از امام علی علیه السلام پرسیدند: «چرا [بر ریش و مویت] رنگ نمی بندی؟» [امام] علیه السلام گفت: «ما در عزای رسول خداییم.»

و کمی پیش از شهادتش اصبغ بن نباته از او پرسید: «تو برتری یا محمد؟» امام علی علیه السلام گفتش: «من بنده ای از بندگان محمدم.»

امام علی علیه السلام تجلیی از منش و اخلاق و علم رسول خدای صلی الله علیه و اله بود، و نشانه ای از درستی پیامبریش و کوشنده ای در دفاع از پیامبری او بود...

[صفحه ۳۹]

و آقایم عباس علیه السلام در باب برادرش و امامش و حجت خدای برش و فرزند گزیده ی [رسول خدای صلی الله علیه و اله] حسین علیه السلام چنین بود.

عباس فقیهی

از فقیهان اهل بیت علیهم السلام بود و رهبری شجاع و مهمان نوازی کریم و عابدی زاهد و در نتیجه شخصیتی بود از هر جهت کامل؛ ولی در شخصیت برادرش حسین علیه السلام ذوب شده بود و در فرمانبری از او و خلوص در برابرش می کوشید و به این سان مردم می دانستند که چگونه می توان با امام علیه السلام رفتار کرد.

با عمل جایگاه امام حسین علیه السلام را به ایشان شناساند؛ زیرا که بیشتر مردمان کسی در میانشان نبود تا جایگاه امامان معصوم و جایگاه ولایت ایشان را بشناسد. و از این رو است که می بینیم موسی علیه السلام از آفریدگارش می طلبد تا وزیری از اهلش برایش قرار دهد؛ آنجا که قرآن با این گفته می فهماندمان:

گفت آفریدگارا سینه ام گشاده دار از برایم - و کارم بر من آسان کن - و گره از زبانم بگشای - [تا] گفته ام بفهمند - و وزیری از اهل برایم بنه - هارون برادرم را -پشتم به او محکم کن - و در کارم شریکش کن - [۳۲] .

و بر ما است تا جایگاه امامان معصوم (ع) را دریابیم و از [اینکه] امامان علمای ربانی را نصب کرده اند جایگاه اینان را

[صفحه ۴۰]

[نیز] بشناسیم و از شناخت زندگانی ابوالفضل عباس علیه السلام راه رفتار با ایشان را بشناسیم

[عباسی] که از خلال زیارتش که اندکی پیش خواندیم می شناسیم. چرا که همه ی مردم به شایستگی رهبری نمی رسند ولی همه ی مردم با رهبر در رفتارند و ابوالفضل عباس علیه السلام بهترین راه را در دفاع از دین و اهل بیت رسالت و رهبری شرعی که اطاعت و پیروی و دفاع از او واجب است [نشان] می دهد. این درس بزرگی است

که از ابوالفضـل می آموزیم و درسـی است مهم زیرا که در بنیـان نهـادن جامعه ی پیامبرانه و بنای محکم و قدرتمنـد و توانای توحیدیی که در برابر گردبادهای فتنه و توفان های شهوت تاب آورد سهیم است.

سلام خدای بر تو ای ابوالفضل عباس روزی که برای دفاع از حسین زاده شدی و روزی که در راه اسلام و زیر پرچم حسین به شهادت رسیدی و آنگاه که با حسین زنده شوی. سلام خدای و مهرش و برکت هایش بر شما.

[صفحه ۴۱]

الوداع

دمی که ابوالفضـل عبـاس علیه السـلام چونـان تیر سوی رود می تـاخت؛ مشک می برد و شمشـیر و پرچم. حسـین علیه السـلام نزدیـک به خیمه گـاه بر فراز آوردگاه ایسـتاده بود؛ و شایـد بعضـی از زنان اهل بیت چشم در روی حسـین علیه السـلام دوخته بودند که در چهره اش تصویر آن آوردگاه دور نقش بسته بود.

عباس به رود زد. پاسـبانانش چون قوچ که از شیر درنده گریزد گریختند. آب برداشت و آورد. و شاید این تصاویر تابناک در نگاه های سریع سیدالشهدا علیه السلام پیدا بود و روشنی و گشادگی می افزود.

و امـا عبـاس علیه السـلام راهی کوتـاه به سوی خیمه گـاه گزیـد؛ راه نخلسـتان. دشـمنان میـانش کمین گرفتنـد و عمر سـعد به لشـگرش که شـمارشان از سـی هزار بیش بود گفت: نگذارید که عباس به یاران حسین برسد؛ که اگر آب نوشند هیچ یک از این مهلکه

[صفحه ۴۲]

رهایی نیابید.»

و چنین شـد که همه ی نیروهـا به دشـمنی این دلاـور آمـاده شدنـد؛ چهار هزار تیرانـداز تیرهاشان رو به عباس گرفته... و دیگر جنـگ آوران میان نخلسـتان پراکندنـد تا میان عباس و خیمه گاه را ببندنـد. و بعضـی میان نخلسـتان به کمین نشسـتند و دسـت راستش را و بعد

هم دست چپش را برکندند؛ ولی عباس چون تیر سوی خیمه گاه می شتافت شاید که در کارش که امام حسین علیه السلام فرموده بودش سربلند شود.

لحظه های حساسی بود و تیر چون باران تند آسمان بر او می بارید و عباس علیه السلام رجز می خواند و می گفت:

«از مرگ نمی هراسم که مرگ صعودی است

تا به دیدار شجاعان درگذشته بپیوندم

جانم به فدای جان مصطفای پاکیزه

منم، عباسم و مشک آورده ام

و از سختی روز دیدار نمی هراسم» [۳۳] .

تیری بیامد و در مشک خورد و آبش ریخت. بعد تیری دیگر آمد و در سینه اش نشست. از اسبش فرو افتاد و برادرش حسین را ندا در داد که: «دریاب مرا.»

[صفحه ۴۳]

چون افتاده دیدش گریست و گفت: «در این دم پشتم شکست و چاره ایم نماند.» [۳۴] .

و روایت شده لعینی با تیرکی آهنین کوفتش. چون حسین علیه السلام دیدش چنین خواند:

ای بدترین مردمان با سرکشیتان دشمنی ورزیدید

و رویاروی دین محمد نبی شدید

آیا بهترین پیامبران سفارش ما به شما نکرد

یا ما از نژاد آن پیامبر استوار نه ایم

یا مادرم زهرا سوای شما نبود

یا احمد [(ص)] بهترین مردمان نبود

نفرین شدید و خوار بدین بدکارگی که کردید

زودا که به گرمی آتش درافتید که شعله می کشد [۳۵] .

و امام حسـين عليه السـلام به خيمه گاه باز گشت و بر چهره اش نشانه های انـدوه هويدا بود. كه اولين ياورش را و پرچم دارش را و علامـت لشـگرش را از دست داده بود. روايت گويـد كه خبر به خـاك افتادن برادرش عباس را به زنان نرسانـد و به سوی خيمه ی او آمد و عمودش را خواباند و از اين نشانه زنان دانستند كه صاحب اين

[صفحه ۴۴]

خيمه شهادت يافت.

و شاعر جاودانه سرود چون گفت:

در كربلا آهن فرود آورده شد

و ماه هاشمی تاریک شد.

باید که قبیله «مضر» بر او شیون کند

زاده ی [پیامبر] سوی او رفت و بر او نوحه می کرد

که اینک پشتم شکست ای برادرم و یاورم [۳۶] .

سلام خدای بر تو ای ابا عبدالله؛ و سلام خدای و مهر و برکتش بر برادرت عباس و بر خون هایی که در راه تو ریخته شد.

[صفحه ۴۵]

زیارت حضرت عباس بن علی علیهما السلام

آنچه پیش از ورود گویند:

سلام الله و سلام ملائکته المقربین و أنبیائه المرسلین و عباده الصالحین و جمیع الشهداء و الصدیقین و الزاکیات الطیبات فیما تغتدی و تروح علیک یابن امیرالمؤمنین اشهد لک بالتسلیم و التصدیق و الوفاء و النصیحه لخلف النبی صلی الله علیه و آله المرسل و السبط المنتجب و الدلیل العالم و الوصی المبلغ و المظلوم المهتضم فجزاک الله عن رسوله و عن امیر المؤمنین و عن الحسن و الحسین صلوات الله علیهم افضل الجزاء بما صبرت و احتسبت و اعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک و لعن الله من حال بینک و بین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما و ان الله منجز لکم ما وعدکم جئتک یابن امیر المؤمنین وافدا الیکم و قلبی مسلم لکم و تابع و انا لکم تابع و نصرتی لکم معده حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم و بایابکم من المؤمنین و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین قتل الله امه قتلکم بالایدی و الالسن.

[صفحه ۴۶]

و آنچه چون وارد شوند گویند:

السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لأمیر المؤمنین و الحسن و الحسین صلی الله علیهم

و سلم السلام علیك و رحمه الله و برکاته و مغفرته و رضوانه و علی روحک و بدنک اشهد و اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصره اولیائه الذابون عن احبائه فجزاک الله افضل الجزاء و أکثر الجزاء و اوفر الجزاء و اوفی جزاء احد ممن و فی ببیعته و استجاب له دعوته و اطاع ولاه امره اشهد انک قد بالغت فی النصیحه و اعطیت غایه المجهود فبعثک الله فی الشهداء و جعل روحک مع ارواح السعداء و اعطاك من جنانه افسحها منزلا و افضلها غرفا و رفع ذکرک فی علیین و حشرک مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئك رفیقا أشهد انک لم تهن و لم تنکل و انک مضیت علی بصیره من امرک مقتدیا بالصالحین و متبعا للنبیین فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی منازل المخبتین فانه ارحم الراحمین

و آنچه پس از نماز بالای سر گویند:

اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا تدع لی فی هذا المکان المکرم و المشهد المعظم ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا مرضا الا شفیته و لا عیبا الا سترته و لا رزقا الا بسطته و لا خوفا

[صفحه ۴۷]

الا امنته و لا شملا الا جمعته و لا غائبا الا حفظته و ادنیته و لا حاجه من حوائج الدنیا و الاخره لک فیها رضی ولی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین.

و آنچه پیش پا گویند:

السلام علیك یا اباالفضل العباس بن امیر المؤمنین السلام علیك یابن سید الوصیین

السلام علیک یابن اول القوم اسلاما و اقدمهم ایمانا و اقومهم بدین الله و احوطهم علی الاسلام اشهد لقد نصحت لله و لرسوله و لأخیک فنعم الأخ المواسی فلعن الله امه قتلتک و لعن الله امه ظلمتک و لعن الله امه استحلت منک المحارم و انتهکت حرمه الاسلام فنعم الصابر المجاهد المحامی الناصر و الاخ الدافع عن اخیه المجیب الی طاعه ربه الراغب فیما زهد فیه غیره من الثواب الجزیل و الثناء الجمیل و الحقک الله بدرجه ابائک فی جنات النعیم اللهم انی تعرضت لزیاره اولیائک رغبه فی ثوابک و جاء لمغفرتک و جزیل احسانک فاسئلک ان تصلی علی محمد و آله الطاهرین و ان تجعل رزقی بهم دارا و عیشی بهم قارا و زیارتی بهم مقبوله و حیوتی بهم طیبه و ادرجنی ادراج المکرمین و اجعلنی ممن ینقلب من زیاره مشاهد احبائک مفلحا منجحا قد استوجب غفران الذنوب و ستر العیوب و کشف الکروب انک اهل التقوی و اهل المغفره

و آنچه گاه وداع گویند:

[صفحه ۴۸]

استودعک الله و استرعیک و اقرء علیک السلام امنا بالله و برسوله و بکتابه و بما جآء به من عندالله اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارتی قبر ابن اخی رسولک صلی الله علیه و آله و ارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی و احشرنی معه و مع آبائه فی الجنان و عرف بینی و بینه و بین رسولک و اولیائک اللهم صل علی محمد و آل محمد و توفنی علی الایمان بک و التصدیق برسولک و الولایه لعلی بن ابی طالب و الائمه من ولده علیهم السلام و البرائه من عدوهم فانی قد رضیت یا ربی

بذلك و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[صفحه ۴۹]

ترجمه ی زیارت حضرت عباس بن علی علیهما السلام

آنچه پیش از ورود گویند:

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده اش و بندگان شایسته اش و همه ی شهیدان و راست کرداران و گزیدگان پاکیزه جان به هر صبح و شب بر تو ای پسر امیر مؤمنان. درباره ی تو به تسلیم و باور وفاداریت و دوستی با جانشین پیامبر فرستاده و فرزند برگزیده و رهنمای دانشمند و وصایت دار ابلاغگر و مظلوم ستم دیده شهادت می دهم. خدای از سوی پیامبرش و امیر مؤمنان و حسن و حسین صلوات الله علیهم - بهترین پاداش را از بهر آنچه [برش] صبر کردی و امید پاداش بردی و یاری کردی دهادت [که] خوش خانه ی آخرتی [باشدت] . نفرین خدای بر آن که کشتت و نفرین خدای بر آن که حق تو نشناخت و حرمت تو خوار شمرد و نفرین خدای بر آن که خود را میان تو و آب فرات انداخت. شهادت می دهم که تو مظلوم کشته شدی و خدای آنچه وعده تان داده وفا خواهد کرد. تا به تو آمدم ای پسر امیر مؤمنان که سویتان فرستاده اندم و قلبم تسلیم و پیرو شما است و من [نیز] پیرو شمایم و یاریم برای شما مهیا است. تا خدای حکم فرماید و او بهترین حکم فرما است. و با شمایم. با شما؛ نه با دشمنانتان. من به شما و باز آمدنتان ایمان دارم و با آن کس که با شما ستیزه جست و جنگید رو در رویم. خدای

[صفحه ۵۰]

مردمانی را بکشد که با شما به دست و زبان جنگیدند.

و آنچه چون وارد شوند گویند:

سلام بر تو ای بنده ی شایسته

سر سپرده ی خدای و رسولش و امیر مؤمنان و حسن و حسین – صلی الله علیهم و سلم – سلام و مهر خدای و برکتش و بخشایش و بهشتش بر تو و بر روحت و بر تنت. من شهادت می دهم و خدای را به شهادت می خوانم که تو بر [راهی] گذشتی که بدریان و مجاهدان راه خدای، اهل خلوص در جنگ با دشمنانش، کوشندگان به یاری اولیائش، و پاسداران دوستانش بر آن گذشتند. خدای پاداشت دهاد. برترین پاداش، و بیشترین پاداش، و فراوان ترین پاداش. و ماندنی ترین پاداش که به کسی از پایداران بر بیعتش و پاسخ دهندگان دعوت فرمانبران ولی امرش می دهد. شهادت می دهم که تو در دوستی خالصت بسیار کوشیدی و سعی کردی به تمام. خدای میان شهیدان برانگیزاندت و روحت را همدم روح سعادتمندان قرار دهاد و از بهشتش گشاده ترین جای و نیکوترین خانه ها را دهد و نامت را در فراز بهشت بلند کند و با پیامبران و راست کرداران و شهیدان و شایستگان محشورت کند که اینان خوش دوستانیند. شهادت می دهم که تو نه سستی نشان دادی و نه بدعهدی کردی؛ و تو با بینش از کار [مطلوب طبع] خود در گذشتی؛ پیرو شایستگان [بودی] و دنباله روی پیامبران. خدای ما و تو و پیامبرش و اولیائش را در جایگاه اهل اطمینان و خشوع جمع کند که او مهربان ترین مهربانان است.

و آنچه پس از نماز بالا سر گویند:

[صفحه ۵۱]

خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و در این جایگاه به کرامت ستوده و شهادت گاه سترگ بهر من گناهی که نابخشوده باشیش و اندوهی که ناگشوده باشیش و بیماریی که شفایش نداده باشی و

کـاستیی که نپوشـیده باشـیش و روزیی که جمعش نکرده باشـی و [یار] غایبی که نگاهش نـداری و [به من] نزدیکش نکنی و خواسـته ای از خواسـته های دنیا و آخرت - که بدان راضـی باشـی و مرا در آن خیری باشد - که بر نیاوریش باقی مگذار، ای مهربان ترین مهربانان.

و آنچه پیش پا گویند:

سلام بر تو ای ابوالفضل عباس پسر امیر مؤمنان. سـلام بر تو ای پسـر سید الوصیین سلام بر تو ای پسر اولین مردمان به اسلام و پیش ترینشـان به ایمـان و پاینـده ترینشـان بر دین خـدای و درست ترینشـان در اسـلام. شـهادت می دهم در دوسـتی خـدای و پیامبرش و برادرت خلوص ورزیدی و بهترین برادر یاری کننده بودی. نفرین خدای بر مردمانی که کشتندت و نفرین خدای بر مردمـانی که بر تو سـتم کردنـد و نفرین خـدای بر مردمانی که از تو حلال شـمردن حرام ها را خواسـتند و [با کشـتنت] حرمت اسـلام را شکسـتند؛ [ای] بهترین شـکیبای جهـادگر حمـایت کننـده ی یـاور، و برادر مـدافع برادرش، و اجابت کننـده ی فرمان پروردگارش، و شتابنده به آنچه دیگران از آن دوری جویند، از ثواب بزرگ و [یا از] ستایش زیبا. و خدای به جایگاه پدرانت در بهشت خوشگوار رساندت. بار خدایا؛ به زیارت اولیائت از سر میل به ثوابت و امید به بخشایشت و

[صفحه ۵۲]

احسان بزرگت شـتافتم؛ و از تو می طلبم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزیم را به [عنایت] ایشان بسـیار کنی و خوشـیم را به ایشـان برقرار و زیـارتم را از [عنـایت] ایشـان پـذیرفته و زنـدگیم را بـا [حضور] ایشان پاکیزه کنی و مرا تا مرتبت اکرام شدگان برسانی، و از آنان قرارم دهی که از زیارت

شهادت گاه دوستانت دیگر گونه شوند و رستگار و حاجت روا و در خور بخشایش گناهان و پوشش کاستی ها و زدودن غم ها. که تو اهل تقوا و اهل بخشایشی.

و آنچه گاه وداع گویند:

به خدا می سپارمت و از او خواهم که نگاهت دارد و سلامت می رسانم. به خدای و پیامبرش و کتابش و آنچه از نزد خدای آمده است ایمان داریم. پس بار خدایا ما را در شاهدان بنگار. خدایا این را آخرین باری نکن که به دیدار قبر پسر برادر پیامبرت – صلی الله علیه و اله – می آیم. و دیدارش را تا هر گاه که باشم روزیم کن. و با او و با پدرانش در بهشت محشورم کن و میان من و او و پیامبرت و اولیائت آشنایی بینداز. بار خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و بر ایمان به خودت و بر تصدیق پیامبرت و ولایت علی بن ابی طالب و امامان زاده ی او – علیهم السلام – بمیرانم و بر بیزاری از دشمنشان. بار آفریدگار من! هان که من بدین راضی شدم. و خدای بر محمد و خاندان محمد درود فرستد.

پاورقی

[۱] تاریخ نویسان می گویند: عباس خوشرو و زیبا بود، بر اسب باشکوهی می نشست و پاهایش بر زمین می کشید؛ و او را ماه بنی هاشم می گفتند. (العباس، نوشته ی استاد عبدالرزاق مقرم، ص ۴۰، به نقل از مقاتل الطالبین ص ۳۳.).

[۲] ارووا السیوف من الدماء، ترووا من الماء.

[۳]

یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین وارد المنونی

و تشربین بارد المعین

هیهات ما هذا فعال دینی

و لا فعال صادق الیقین.

[۴] در اینجا از ترجمه ی عبارت «ایها القاری الکریم» به دلیل ناهمخوانی با

سیاق فارسی خودداری شد. م.

[۵] الهی بحق کاشف الکرب عن وجه اخیه الحسین (ع) اکشف کربی.

[۶] انه من یتق و یصیر فان الله لا یضیع اجر المحسنین (یوسف /۹۰).

[۷] سلام علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین (الصافات /۱۱۰).

[۸]

والله ان قطعتم یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام الصادق الیقین

نجل النبی الطاهر الأمین.

[۹]

یا نفس لا تخشی من الکفار

وابشری برحمه الجبار

مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری

فأصلهم یارب حر النار.

[۱۰] قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین (الانعام /۱۶۲).

[۱۱] عبدالرزاق مقرم در کتابش عباس ص ۱۲ به نقل از عمده الطالب و سرالسلسله نوشته ی ابی نصر ص ۳۵۷.

[۱۲] همان، ص ۱۹۴ به نقل از کتاب الکبریت الاحمر ج ۳ ص ۱۴۴ و کتاب اسرار الشهاده، ص ۳۸۷.

[۱۳] منذ نعومه اظفاره یعنی از زمان نرمی ناخن هایش، چون در فارسی مصطلح نبود از خردی به جایش نهاده شد. م.

[۱۴] ارهاصات یعنی کارهای غریبی که از کودکی سر می زند و نشان می دهد که بعدها فرد بزرگی خواهد شد. م.

[۱۵] بنفسی انت.

[۱۶] همان، به نقل از تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۳۷.

[۱۷] زق یعنی گوسفند را سر تا به پا پوست کند. در متن عربی آمده «قد زق العلم زقا» به نظر می رسد منظور همان پرده بر گرفتن و کشف و خرق حجاب از علم باشد. م.

[۱۸] همان، ص ۱۷۲ به نقل از کتاب اسرار الشهاده ص ۳۲۴ که می گوید: از معصومین (ع) در روایت است که: «ان العباس بن علی زق العلم زقا».

[۱۹] همان، ص ۱۹۳ به نقل از کتاب تذکره الخواص ص ۱۴۲ و کتاب اعلام الوری ص ۱۲۰.

[۲۰] همان، ص ۲۰۸.

[۲۱]

و ان

تکن الابدان للموت انشأت

فقتل امرء بالسیف فی الله افضل.

[۲۲]

والله ما هذا فعال دینی

و لا فعال صادق الیقین.

[۲۳] همان، ص ۱۶۸ به نقل از مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۸۱۵.

[۲۴] همان، ص ۲۷۵.

[۲۵] همان، ص ۲۲۳ به نقل از خصال ج ۱ ص ۶۸.

[۲۶] ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک و ارنا مناسکنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم. بقره /۱۲۸.

[۲۷] و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین.

[۲۸] اخبات را همه جا به «اهل اطمینان و خشوع بودن» بر گردانده ایم. م.

[۲۹] ولیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربهم فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم. حج / ۵۴.

[۳۰] فالهکم اله واحد فله اسلموا و بشر المخبتین. حج /۳۴.

[۳۱] عصبیه.

[۳۲] قال رب اشرح لی صدری - و یسرلی امری - و احلل عقده من لسانی - یفقهوا قولی - واجعل لی وزیرا من اهلی - هارون أخی - اشدد به أزری - و أشرکه فی امری -

طه /۲۵ تا ۳۲.

[۳۳] [نقل از] بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۰ چاپ بیروت

لا أرهب الموت اذا الموت رقا

حتی آواری فی المصالیت لقی

نفسى لنفس المصطفى الطهر وقا

انى انا العباس اغدوا بالسقا

و لا أخاف الشر يوم الملتقى.

[۳۴] الآن انكسر ظهری و قلت حيلتى.

[۳۵] [نقل از] همان، ص ۴۲.

تعديتم يا شر قوم ببغيكم

و خالفتم دين النبى محمد

اما كان خير الرسل اوصاكم بنا

اما نحن من نجل النبى المسدد

اما كانت الزهراء أمى دونكم

اما كان من خير البريه أحمد

لعنتم و أخزيتم بما قد جنيتم

فسوف تلاقوا حر نار توقد.

[۳۶]

عمد الحديد بكربلاء خسف القمر

من هاشم فلتبكه عليا مضر

فمشى اليه السبط ينعاه كسر

ت الان ظهرى يا اخى و معينى.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹